

مقاله

## نظریات نو

# در پی تبیین «دو صدایی» های متون\*

فقدان استراتژی فرهنگی در نواندیشی دینی

بهاءالدین خرمشاهی، صاحب نظر و قرآن پژوه سنت گرایی که همواره منتقد نواندیشان دینی و نحوه تلقی و برداشت شان از قرآن بوده است در بهار سال ۱۳۷۴ در مجله بینات (شماره ۵) مقاله‌ای با عنوان «بازتاب فرهنگ زمانه در قرآن کریم» نوشت که پس از نقدها و حملاتی که به آرای وی شد، زان پس سکوت کرد و در این باره دیگر چیزی نگفت و نوشت.

اما در میان نوگرایان دینی؛ دکتر حبیب الله پیمان که چندین دهه است تحقیقات و آرای دینی اش همواره متکی و مستند به قرآن بوده و اینک نیز جلسات منظم تفسیر و بحث و گفت‌وگو در باره قرآن دارد، از دو دهه پیش و بیشتر از بهاءالدین خرمشاهی، این نظریه را مطرح کرده که قرآن تعبیر نبوی وحی خداوندی است و در واقع معنای آن از خداوند ولی الفاظ آن از نبی است. وی سپس نظریه تفکیک دین از شریعت را عنوان ساخته و گفته دین همه انبیا یکی و ثابت است، ولی شرایع آنها متفاوت و معطوف به شرایط تاریخی و قابل تغییر است.

دکتر عبدالکریم سروش نیز که در گذشته علاقه مند به مرحوم مطهری و طباطبایی و فیلسوفان مسلمان بوده و امروزه نیز کمتر کسی در تدین و حتی تشریح فردی اش تردیدی دارد، در کتاب بسط تجربه نبوی، هر چند به ابهام و اجمال<sup>(۱)</sup> سخنان و آرای جدیدی در باره تجربه نبوی و محصول آن، قرآن مطرح می کند و خود دین (نه صرفاً معرفت دینی) را دارای قبض و بسط تاریخی می داند.<sup>(۲)</sup> وی هر چند اشاره وار به کلام نبی بودن قرآن می پردازد و نظریه واضح و دقیقی در این باره ارائه نمی دهد، اما به هر حال از اشارات و نظرات اجمالی وی نیز آشکار است که از پارادایم گذشته و کلاسیک در باره کتاب و وحی فاصله گرفته است.<sup>(۳)</sup>

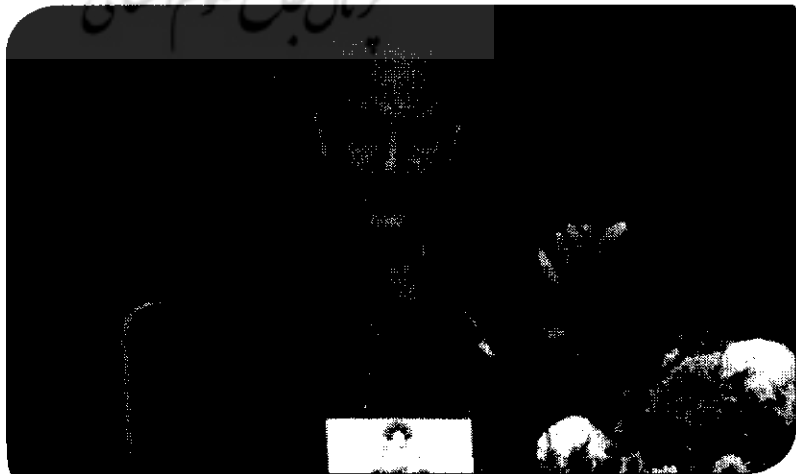
اما مجتهد شبستری، دانش آموخته حوزه و مبلغ اسلام در داخل و خارج از کشور که در ایمان گرایی و اخلاق گرایی اش کمتر کسی تردید دارد و بیش از یک دهه درباره تنوع «قرائت‌های دینی» بحث می کرد، به تازگی در آخرین آرای خود (گفت‌وگو با نشریه مدرسه، ش ۶) از «قرائت نبوی از جهان» سخن به میان آورده است. وی



رضاعلیجانی

اینک لفظ و معنا، هر دو را از نبی می داند و کتاب را دارای محتوایی تفسیری، و نه اخباری، در همه حوزه‌ها معرفی می کند. در این نظریه گفته می شود «رسول ادعا می کند برای او جملاتی از سوی خدا قرائت می شود» (مدرسه، ۶، ص ۹۳) و یا او خدا را معلم خود تجربه می کرد که از آن «به وحی تعبیر

به نظر نگارنده به جز در مورد نظر به بهاءالدین خرمشاهی؛ آرای نواندیشان یاد شده با ظواهر قرآن و فهم عامه مسلمانان (از شخص رسول گرفته تا فرهنگ و اعتقادات غالب و رایج در طول تاریخ اسلام) مغایرت دارد و اگر آنان بخواهند نظر به شان (چه در مورد از سوی نبی بودن لفظ و چه مدعایی بالاتر یعنی از سوی رسول دانستن هم معنا و هم لفظ) را به استنادات درون دینی متکی سازند، راه به جایی نخواهند برد و در برابر دلایل و شواهد مستحکم مخالفان به توضیحات و توجیهاات تکلف آور خواهند افتاد، مگر آنکه از ابتدا نظریه خویش را تفسیری از بیرون و تبیینی معرفتی و روانشناختی از پدیده وحی (و محصول آن: کتاب) معرفی نمایند



بهاءالدین خرمشاهی

دی و بهمن ۸۷، شماره ۱۳۰

می کرده (همان). در این نظریه گاه بر این عنصر و مؤلفه نیز اشاره می شود که «نبی دعوی می کند که این تجربه را دارد که او به ادای چنان کلامی قادر می شود که خارج از توانایی های اوست و بنا به تجربه وی خداوند به صورت غیر عادی، با واسطه یا بی واسطه، او را به ادای آن کلام توانا می سازد و ابلاغ آن را از او می خواهد.» (تأملاتی در قرائت انسانی از دین، ص ۱۶۶) وی می افزاید «واضح است که اگر این مبنا اتخاذ شود کلام وحیانی اداه شده به واسطه نبی همان کلام انسان نبی خواهد بود که پشتوانه قدرت الهی را با خود دارد.» (همان)

مجتهد شبستری این بخش از نظریه خود مبنی بر این که طبق تجربه (یا دعوی) پیامبر، خداوند او را قادر به ارائه این تفسیر (نبوی) از جهان می کند و یا کلام او پشتوانه قدرت الهی را با خود دارد را روشن نمی کند و درباره اش توضیح دقیقی نمی دهد. همین امر بیانگر آن است که هسته اصلی نظریه او همان است که در قیل آمد (لفظ و معنای متن، کلام نبی است).»

در میان چهار صاحب نظر یادشده، مجتهد شبستری مستقیم تر و مفصل تر به طرح آرای او پرداخته و نظرانی روشن (و در کمال صداقت) مطرح نموده است.

اما در همین ابتدا باید تصریح نمود که به نظر نگارنده به جز در مورد نظریه بهاء الدین خرمشاهی، آرای نواندیشان یاد شده با ظواهر قرآن و فهم عامه مسلمانان (از شخص رسول گرفته تا فرهنگ و اعتقادات غالب و رایج در طول تاریخ اسلام) مغایرت دارد و اگر آنان بخواهند نظریه شان (چه در مورد از سوی نبی بودن لفظ و چه مدعایی بالاتر یعنی از سوی رسول دانستن هم معنا و هم لفظ) را به استنادات درون دینی متکی سازند، راه به جایی نخواهند برد و در برابر دلایل و شواهد مستحکم مخالفان به توضیحات و توجیحات تکلف آور خواهند افتاد، مگر آنکه از ابتدا نظریه خویش را تفسیری از بیرون و تبیینی معرفتی و روانشناختی از پدیده وحی (و محصول آن: کتاب) معرفی نمایند. همچنین در این پارادایم تفاوتی بین عارف و نبی وجود نخواهد داشت، در حالی که در واقعیت تاریخی بین داعیه «وحی خاص و ویژه» رسولان و داعیه اشراق و شهود و «وحی عام» تفاوتی بارز وجود داشته است. در محصول و خروجی حاصل از داعیه آنها نیز همین تفاوت محسوس مشاهده می شود.

ضمن تأکید بر نکته فوق، اما مسئله مهمتر و بنیادی تر نکته دیگری است: این بزرگان که در دغدغه و برخورداری از دین و ایمان هیچ یک نمی توان تردید کرد، هر چند می توان نسبت به

برخی آرای آنها منتقد یا مخالف بود؛ چرا و در چه سیر و پویایی به این نتایج رسیده اند؟ متأسفانه هیچ کدام از آنان سیر تحول فردی و فکری خود و چالش ها و پرسش هایی که آنان را به این آرا رسانده و به اصطلاح پشت صحنه آنچه اینک در برابر چشمان دیگران قرار داده اند را با مخاطبان در میان نگذاشته و آنها را در سیر و صیوررت خود شریک و سهیم نساخته اند.



عبدالکریم سروش

**این بزرگان (سروش، مجتهد شبستری و...) که در دغدغه و برخورداری از دین و ایمان هیچ یک نمی توان تردید کرد، هر چند می توان نسبت به برخی آرای آنها منتقد یا مخالف بود؛ چرا و در چه سیر و پویایی به این نتایج رسیده اند؟ متأسفانه هیچ کدام از آنان سیر تحول فردی و فکری خود و چالش ها و پرسش هایی که آنان را به این آرا رسانده و به اصطلاح پشت صحنه آنچه اینک در برابر چشمان دیگران قرار داده اند را با مخاطبان در میان نگذاشته و آنها را در سیر و صیوررت خود شریک و سهیم نساخته اند**

آرای نواندیشان یادشده (به جز نظریه خرمشاهی که همچنان در چارچوب اعتقادات و تلقی های کلاسیک نیز قابل طرح است) در واقع نوعی تغییر پارادایم (سرمشق) از پارادایم کلاسیک و رایج در تلقی از وحی و فهم متن به پارادایم و سرمشقی جدید است، بنابراین می توان از آرای توماس کوهن در «ساختار انقلاب های علمی» (ترجمه احمد آرام، انتشارات سروش) در توضیح این وضعیت بهره جست. کوهن معتقد است «سرمشق یعنی نماینده مجموعه باورها، ارزش ها و روش های فنی و چیزهای دیگری از این نوع است که اعضای یک جامعه علمی در آنها با یکدیگر شریکند.» (ص ۱۷۴) اما بحث محوری کوهن در این کتاب با نقل به مضمون این است که در هر دوران یک سرمشق علمی حاکم است. این غلبه تا زمانی که آن سرمشق دچار بحران شود و یا با خللی روبه رو گردد که پاسخی بر آنها نداشته باشد، ادامه می یابد. او ضمن تأکید بر این «بحران» (ص ۸۲) به پیدایش نظریات رقیب اشاره می کند و می گوید گاهی اوقات از پیش هم نظریاتی وجود داشته است ولی چون هنوز بحران به وجود نیامده است آن نظریات در دوران خود به کرسی نمی نشینند، یعنی برخی پیش بینی ها و راه حل ها در غیاب بحران مورد غفلت واقع شده اند. (ص ۸۳) برای نمونه نظریه خورشید مرکزی هیجده قرن قبل وجود داشته است، ولی می باید هیئت بطلمیوسی با بحران هایی روبه رو شود و در برخی از موارد گاه شمار فصل ها و روزهای آن دچار مشکل گردد تا انسان ها به دنبال راه حل بگردند. وی اشاره می کند که در واکنش به بحران «عده ای ایمان شان را از دست می دهند.» (ص ۸۵) اما وقتی که یک سرمشق جایگزین سرمشق دیگر می شود (مثلاً سرمشق کپرنیکی به جای سرمشق بطلمیوسی)، گویی افراد پیرو آنها در دو جهان و دنیای متفاوت زندگی می کنند. پیروان سرمشق جدید گاه از «پرده های کناررفته از برابر چشم» سخن به میان می آورند در حالی که «معنای تاریک پیشین ایشان را فرا گرفته بود.» (ص ۱۲۵) کوهن همچنین معتقد است رقابت میان سرمشق ها از آن گونه نبردها نیست که با استدلال خاتمه یابد (ص ۱۴۹) و انتقال وفاداری از یک سرمشق به سرمشق دیگر را در حقیقت در حکم تغییر مذهب یا مکتب می داند که نمی تواند اجباری باشد. (ص ۱۵۱) ورود از هیئت بطلمیوسی به هیئت کپرنیکی مانند تغییر مذهب است. این تغییر مسئله ساده ای نیست تا همه به راحتی به آن تسلیم شوند. وی می افزاید یک حقیقت تازه علمی با متقاعد کردن مخالفان و نشان دادن روشنی به آنان پیروز نمی شود بلکه بیشتر پیروزی به این

دلیل که مخالفان، سرانجام می‌میرند و نسلی جدید رشد می‌کند که با سرمشق تازه آشناست، حاصل می‌شود. (ص ۱۵۱) در هر حال ادعای آشکار بیشتر هواداران یک سرمشق تازه این است که به وسیله آن، مسائلی را که سبب بروز بحران شده است می‌توانند حل کنند (ص ۱۵۳)، یعنی سرمشق‌های تازه به بحران‌ها پاسخ می‌دهند و آنها را به طور بنیادی حل می‌کنند.

البته همان‌گونه که خود کوهن نیز آگاه است (ص ۱۵۹) حوزه علم (و علوم دقیقه) با حوزه علوم انسانی (فلسفه، هنر، دین، سیاست و...) متفاوت است.

حوزه علم معمولاً «تک‌سرمشقی» است و سرمشق نو مانند رژیم جدیدی است که جانشین رژیم سابق می‌شود، اما در دیگر حوزه‌ها به طور همزمان می‌تواند چند سرمشق وجود داشته باشد که با یکدیگر رقابت می‌کنند مانند احزاب گوناگونی که می‌توانند همزمان در حوزه سیاسی و مدنی به رقابت بپردازند و هر یک طرفداران خود را داشته باشند.

اما نکته محوری از بحث کوهن که می‌خواهیم در بحث خودمان بهره بگیریم آن است که تولد یک سرمشق جدید معمولاً در پاسخ به چالش‌ها، خلل‌ها و اختلالاتی است که در سرمشق قدیم به وجود آمده و آن سرمشق امکان و توان پاسخگویی به این مشکلات را ندارد.

اینک بحث اساسی این است که در سرمشق گذشته مواجهه با متن (در مورد پیمان، مجتهد، سروش و...) چه اشکال و خللی وجود داشته است که این صاحب‌نظران اهل دیانت به آنجا رسیده‌اند که تبیین‌ها و نظریات جدیدی ارائه دهند. متأسفانه این صاحب‌نظران درباره علل و سیر رسیدن‌شان به سرمشق جدید و اینکه سرمشق جدیدشان چه خلل‌ها و چالش‌هایی را پاسخ می‌دهد که سرمشق گذشته نمی‌داد، توضیح خاص و روشنگری به مخاطبان نمی‌دهند. این ابهام و اجمال یا برخاسته از مصحلت‌اندیشی‌هایی است که بنا به فضای کم‌تحمیل حاکم بر جامعه ما در رابطه با این گونه مباحث وجود دارد و یا ناشی از نوعی گرایش معرفت‌شناختی میناگرایانه که تصور می‌کند ابتدا باید به بحث وحی پرداخت و آن‌گاه به تبیین نحوه مواجهه با متن. اما در این مورد باید در مرحله اول تأکید کرد که اگر میناگرایانه نیز بحث شود پیش از بحث وحی باید به بحث درباره «خداوند» پرداخت که مبنایی‌تر از بحث وحی است و هیچ کدام از این بزرگان بدان نپرداخته‌اند.

نکته دوم و مهمتر آن‌که این مباحث هر چند در

حوزه نخبگان و خواص مطرح شود، در این دایره باقی نخواهد ماند. جنس این مباحث به گونه‌ای است که به سرعت و با به‌تدریج گروه زیادی را درگیر خود خواهد کرد. از سوی دیگر بسیاری از طراحان این نظریات خود را «روشنگره» (و نه صرفاً فیلسوف، متاله و...) می‌دانند. خصیصه روشنفکری جدا از پیگیری «حقیقت» ایجاد «تغییر» به‌سوی آن حقیقت (که در اینجا یک حقیقت فکری و نظری است) می‌باشد، بنابراین روشنفکر (برخلاف فیلسوف، متاله و...) نمی‌تواند به «مخاطب» بی‌توجه باشد. روشنفکر باید چشمی به حقیقت و چشمی به واقعیتی که می‌خواهد آن را به سمت آن حقیقت تغییر دهد (که در اینجا مخاطبان مذهبی اعم از نواندیشان، رفرمیست‌ها و سنت‌گرایانند) داشته باشد. در نتیجه روشنفکر و نواندیش دینی باید پیش از آنکه دغدغه «نظم منطقی» مباحث‌اش (یعنی تقدم بحث درباره وحی تا بحث درباره متن مقدس) را داشته باشد، می‌بایست به «نظم آموزشی» مباحث خود توجه کند. دقت در نظم آموزشی یعنی توجه به ذهنیت مخاطبان و تغییر تدریجی آنها به سمت حقیقتی که خود تصور می‌کند به آن رسیده

**بحث محوری کوهن در کتاب ساختار انقلاب‌های علمی با نقل به مضمون این است که در هر دوران یک سرمشق علمی حاکم است. این غلبه تا زمانی که آن سرمشق دچار بحران شود و یا با خللی روبه‌رو گردد که پاسخی بر آنها نداشته باشد، ادامه می‌یابد. او ضمن تأکید بر این «بحران» به پیدایش نظریات رقیب اشاره می‌کند و می‌گوید گاهی اوقات از پیش هم نظرهایی وجود داشته است ولی چون هنوز بحران به وجود نیامده است آن نظریات در دوران خود به کرسی نمی‌نشینند، یعنی برخی پیش‌بینی‌ها و راه‌حل‌ها در غیاب بحران مورد غفلت واقع شده‌اند**

است. در اینجا است که مشارکت دادن مخاطبان در پرسش‌ها و چالش‌هایی که ذهن این صاحب‌نظران را، شاید سال‌ها و سال‌ها به خود مشغول داشته تا آنکه نهایتاً برای حل آن بحران‌ها به سرمشق و پارادایم جدیدی رسیده‌اند به مخاطبان نیز کمک می‌کنند که به‌طور منطقی و به‌تدریج، همانند خود این صاحب‌نظران، در پی حل آن معضلات و پرسش‌ها برآیند و با سهیم شدن در افق پرسش‌های آنها به پاسخ‌های شان جدی‌تر ببینند. (ص ۱۰)

نظم آموزشی «مخاطب‌محور» است نه «متفکر‌محور»، متفکری که شخصاً به دنبال حقیقت است. بر این اساس است که به نظر می‌رسد نواندیشان دینی ما فاقد یک «استراتژی فرهنگی» برای ایجاد تغییر در حوزه تفکر دینی هستند و هر از چندی آنچه را که به نظر خودشان مهم می‌رسد با مخاطبان در میان می‌گذارند. پیش‌بینی نگارنده آن است که «بحث وحی» در فضای فرهنگی نواندیشان دینی ما پس از مدتی بدون اثرگذاری ماندگاری به فراموشی سپرده خواهد شد (همانند بحث درباره «تشیح» که دکتر سروش، پس از آن که آقای حاتم قادری نظراتی در این باره مطرح کرد، شتاب‌زده وارد آن شد، اما پس از مدتی بدون اثربخشی جدی و ماندگاری به فراموشی سپرده شد. برخلاف بحث «قبض و بسط شریعت» که به‌طور واقعی و کیفی اثربخش بود و تداوم یافت).

اگر از زاویه ضرورت وجود یک «استراتژی فرهنگی» که لازمه «کار روشنفکری» (به تعبیر دکتر بابک احمدی) است به این مسئله بنگریم به این نتیجه خواهیم رسید که بحث «کتاب» (و چالش‌های متون مقدس در دنیای جدید) باید مقدم بر بحث «وحی» صورت گیرد تا بتواند تأثیری استراتژیک و مؤثر و برگشت‌ناپذیر در فضای فرهنگی دینی ما داشته باشد.

در میان چند صاحب‌نظر یادشده، مجتهد شبستری افزون بر کتاب و متن مسلمانان، آشنایی ارتباط و درگیری ذهنی - وجودی بیشتری با متون مقدس دیگر ادیان (و مشخصاً عهد عتیق و جدید و البته نه متون مقدس ادیان هندی و نیز اوستای زرتشتی) داشته است. آشنایی مجتهد با نظریات محققان و متالهان جدید در حوزه مسیحیت که دغدغه‌های مشترکی در باره تبیین مجدد متن، در دنیای نو و پاسخ به پرسش‌ها و چالش‌های پیش‌آمده درباره این متون داشته‌اند باعث شده وی بیشتر و عمیق‌تر از بقیه با این مباحث و چالش‌ها سروکار داشته باشد و به‌خاطر ویژگی‌های خاص شخصی و نیز درگیری وجودی‌اش با مباحث فکری، تبیین روشن‌تر و واضح‌تری از مسئله به دست دهد، اما وی نیز تنها

فرآورده پوش خود را با مخاطبان در میان نهاده است و نه فرایند آن را.

اما اگر بنا به دلایل فوق بحث درباره «متن» را در جامعه خویش ضروری تر و مفیدتر از بحث درباره «وحی» (و بحث درباره خداوند) بدانیم و تجربه عملی نیز ثابت کرده است درگیر کردن مخاطبان با پرسش‌ها و هم‌افق شدن در این حوزه، مثمرتر و آموزنده‌تر از درگیر کردن انحصاری و ابتدا به ساکن آنها با پاسخ‌هاست، پس باید به موضوعات - به اصطلاح کوهن - «بحران»های سرمشق گذشته و نیاز به تأمل و چاره‌اندیشی برای حل آنها، بیش از پیش توجه نمایم.

در این رابطه به نظر می‌رسد سرمشق و نحوه مواجهه گذشته با منابع و متون دینی (و بهره‌گیری از روش‌های مرسوم محکم و متشابهه) «ناسخ و منسوخ» (تأویل، اجتهاد) و...، اینک در دنیای جدید با چهار چالش، خلل و اختلال رودررو شده و نحوه مواجهه گذشته دیگر پاسخگویی این چالش‌ها نیست و مخاطبان را ابتدا باید دعوت به تأمل در این پرسش‌ها و چالش‌ها و به طور ذهنی و وجودی سهم و درگیر در این پروسه و پوش

**مشارکت‌دادن مخاطبان در پرسش‌ها و چالش‌هایی که ذهن این صاحب‌نظران را، شاید سال‌ها و سال‌ها به خود مشغول داشته تا آنکه نهایتاً برای حل آن بحران‌ها به سرمشق و پارادایم جدیدی رسیده‌اند به مخاطبان نیز کمک می‌کند که به‌طور منطقی و به تدریج، همانند خود این صاحب‌نظران، در پی حل آن معضلات و پرسش‌ها برآیند و با سهیم شدن در افق پرسش‌های آنها به پاسخ‌های شان جدی‌تر بیندیشند**

(مانند قدرت و عظمت خداوند که برتر از همه و از جمله ظالمان و ستمگران حاکم بر تاریخ است، معناداری و حساب و کتاب داشتن جهان و زندگی و...) صدایی که حقوق مؤمنان را نسبت به غیرمؤمنان و مسلمانان را نسبت به اهل کتاب بیشتر می‌داند و صدایی که بر کرامت ذاتی (نه عقیدتی) و تساوی همه انسان‌ها تأکید می‌کند؛ صدایی که حق جایگزینی همسر و همسران جدید به جای همسران گذشته و ریاست خانواده و حق طلاق و... را یکسره به دست مرد می‌دهد، ارث و شهادت (حقوقی) زن را نیم‌مرد به‌شمار می‌آورد و... و صدایی که آشکارا بر توحید و عدالت جنسیتی تأکید می‌ورزد و زن و مرد را هم‌سرشت و مخاطب و مسئول در برابر خداوند می‌داند و محور خانواده را محبت و دوستی طرفینی می‌گذارد و...

یک توندیش مذهبی اینک بر یک صدا از این دو صدا تأکید می‌کند، اما دیگر نمی‌تواند همچون گذشته از کنار صدای دیگری بی‌توجه بگذرد، اساساً پرسش‌ها و یا آراییی که در جامعه و مخاطب به صدای دیگر استناد می‌کند، او را به خود و انمی‌گذارد، چرا که از یک‌سو از طرف سنتی‌ها و بنیادگراها به غرب‌زدگی و التقاط و گزینش (نومن بیعض و نکفر بیعض) متهم می‌شود و از طرف دیگر از سوی دگراندیشان غیرمذهبی نیز متهم به آرایش و پیرایش و رنگ‌آمیزی (تلوین) و ایده‌آلیزه کردن دین می‌گردد و انتقاد مشابهی (گزینش‌گری در دین) را می‌شنود. در ضلع سوم نیز با مخاطبان جوانی روبه‌رو می‌شود که حیرت‌زده از او می‌پرسند دین کدام است، آنچه توندیشان می‌گویند یا آنچه سنت‌گرایان و دگراندیشان!

در پاسخ به این پرسش‌های ذهنی و یا مهمتر از آن، چالش‌های عملی (بویژه پس از انقلاب و مستقر شدن قدرتی فقه‌محور) است که توندیشان دینی سخن از فرم و محتوا (شریعتی)، ذاتی و عرضی (سروش)، دین و شریعت (پیمان) و... به میان آورده‌اند. تبیین‌ها و متدلوژی‌های ارائه شده توسط آنها که پارادایم «نسبتاً» جدیدی را در اسلام‌شناسی به ارمغان می‌آورد عمدتاً معطوف به چالش اول، از چهار چالش یادشده، است. هر چند استعداد غنی شدن و بازپروری برای پرداختن به سه چالش دیگر را نیز دارد. همچنین در پرداختن به همین چالش‌هاست که برخی (چون کدیور و...) جدولی از مسائل موافق و مغایر حقوق بشر و دموکراسی در دین به دست داده‌اند.<sup>(۱۱)</sup>

در فصل و مرحله تازه‌ای از این چاره‌جویی‌ها و راه‌گشایی‌هاست که نظریات جدیدی درباره «وحی» (و احتمالاً به دنبال آن و پس از مدتی نه



مجتهد شبستری

نوح، موسی، یونس، شعیب، عیسی و...)

به‌طور مشخص در هر کدام از حوزه‌های یادشده اینک از متون و منابع «دو صداه» شنیده می‌شود. تأکید می‌شود «اینکه» دو صدا شنیده می‌شود، اما برای مردم عصر رسول تنها «یک صدا» وجود داشته است. انسان معاصر است که احساس دو صدایی دارد. صدایی که به برخورد و تحقیق عینی و علمی تأکید می‌کند و صدایی که حاوی برخی مسائل ظاهراً غیرعلمی است؛ صدایی که به برخی مسائل و مقبولات مردم عصر (مثلاً در رابطه با جهان‌شناسی‌های رایج دوران) اشاره می‌کند و صدایی که آموزه‌ها و پیام‌های فراعصری می‌دهد

کرد. این چهار چالش عبارت‌اند از:

- ۱- برخی احکامی که در این منابع و متون آمده‌اند (از جمله در رابطه با مسئله زنان، قوانین حقوقی و...)
- ۲- برخی طبیعیاتی که مطرح شده‌اند (از جمله زمین مرکزی و حرکت خورشید و ماه در رابطه با زمین، مسئله هفت آسمان و هفت زمین و...)
- ۳- برخی عناصر و آموزه‌های فرهنگی که عنوان شده‌اند (از جمله مسئله فرشتگان، شیطان، جن، سحر، چشم‌زخم و...)
- ۴- برخی روایت‌های تاریخی مطرح شده از جمله معجزات رخ داده در تاریخ گذشتگان (مانند

چندان طولانی، درباره «خداوند» مطرح شده و خواهد شد، اما بدون طرح آشکار پرسش‌ها و چالش‌هایشان که از قضا مخاطبان با آنها ارتباط ملموس بیشتری دارند، طرح نظریات متفاوت درباره وحی (و خداوند) به عنوان مسائل ذهنی‌ای که عده‌ای «نخبه» با آن درگیرند و به مثابه امری «عجیب» و «غیر ضروری» و «حالا چه وقت این حرف‌هاست؟» و...، و اینکه سرمشق و پارادایم گذشته نیز همچنان پاسخگوست و نیازی به سرمشق جدید نیست<sup>(۱۱)</sup> جلوه خواهد کرد. تنها با توجه ابتدایی و کافی به مقوله متن و نحوه مواجهه با آن است که عده بسیاری درگیر این پروژه و جدی و ملموس بودن آن خواهند شد. آنگاه بستر برای طرح مباحث جدید و گفت‌وگو و چالش نظریات مختلف درباره وحی یا خداوند گشوده خواهد شد.

ریشه بسیاری از نظریه‌پردازی‌های جدید مواجهه با «دو صدایی»‌های متون است. در همین مواجهه است که شاهدیم برخی صاحب‌نظران بر آوازه، که البته پیشینه و پشت‌زمینه ذهنی سنتی و حوزوی قوی‌ای داشته‌اند، به تلقی‌های نوآندیشانه (و اصل روشنفکری مذهبی) بی‌اعتماد می‌شوند و دیگر از متسن تنها یک صدا می‌شنوند و آن هم صدای شدیداً سنتی است که از دین فقط «عبودیت» آن هم با قرائت خودشان می‌فهمند و صدای بلند و رسای دیگری که بارها و بارها بر تأمل و تعقل و تفکر پای می‌فشارد را نادیده می‌گیرند و متأسفانه در برابر آنها شاهد نوآندیشان دینی هستیم که همچنان منکر صدای دیگرند و نحوه چینش نوآندیشانه خود از جملات متن را به شکل مکرر و ملالت‌آوری تکرار و تکرار می‌کنند و پرسش‌ها و چالش‌ها را دور می‌زنند.

اینک عبدالعلی بازرگان، یوسفی اشکوری و... می‌توانند نظریات جدید مجتهد شبستری را به درستی و با استناد به آیات متعدد قرآن نقد کنند و مدعی شوند این نظریه نباید خود را مستند به قرآن کند. نقدهای این عزیزان و بزرگان می‌تواند پاسخ مجتهد شبستری را کمرنگ کند، اما آیا این همه ماجراست؟ اینها تنها توجه می‌دهند که کیسول آتش‌نشانان غیراستاندارد است، اما با حریق چه می‌کنند؟ نقدهای آنها می‌تواند برای مخاطب آموزنده باشد، اما راهگشا نیست. آنها باید در برابر چالش‌های یادشده نظریه و تئوری بدیلی را ارائه دهند. تا کسی خود با پرسش‌های مجتهد شبستری و مانند او (دکتر ایمان، دکتر سروش و...) هم‌افق نباشد (هرچند پاسخ‌هایشان را نقد و نقض کند) نمی‌تواند با موضوع مورد بحث، ارتباط و ادراک و مفاهمه دقیقی برقرار کند و در نتیجه نقدی

## آشنایی مجتهد با نظریات محققان و متألّهان جدید در حوزه مسیحیت که دغدغه‌های مشترکی در باره تبیین مجدد متن، در دنیای نو و پاسخ به پرسش‌ها و چالش‌های پیش آمده درباره این متون داشته‌اند باعث شده وی بیشتر و عمیق‌تر از بقیه با این مباحث و چالش‌ها سروکار داشته باشد و به خاطر ویژگی‌های خاص شخصی و نیز درگیری وجودی‌اش با مباحث فکری، تبیین روشن‌تر و واضح‌تری از مسئله به دست دهد، اما وی نیز تنها فرآورده پویش خود را با مخاطبان در میان نهاده است و نه فرایند آن را

عمیق و راهگشا به دست دهد. این نقدها توانایی و ظرفیت و صلاحیت به روز بودن و مسئله‌حل‌کنی را ندارند.

نکته بالاتر آن که باید فضای فکری جامعه و بویژه فضای روشنفکری دینی ما به گونه‌ای باشد که تحمل و ظرفیت ورود به این مباحث و «استماع» دقیق و ادراک درست آنها را داشته باشد. اگر در صحت نظریات نوین این بزرگان تردیدی هست - که هست - اما در دغدغه دینی‌شان که تردیدی نیست، پس باید پرسش‌های آنها را جدی گرفت و خود نیز با آن درگیر شد. اینک متأسفانه نه تنها در بین سیاست‌زدهگان سنتی بلکه گاه در میان برخی آزادی‌خواهان نیز در رابطه با این مباحث شاهد کم‌تحملی و کم‌طاقتی هستیم. این امر در میان برخی از اصلاح‌طلبان دوم خردادی و برخی ملی - مذهبی‌ها (از جمله برخی فضاهای موجود در بعضی از افراد و محافل که در گذشته شاهد بودیم با برخی نظریات یا کلاس‌های آقای یوسفی اشکوری، کدیور و... برخورد مناسبی نداشتند) و... قابل توجه است. این عزیزان را باید دعوت به برخورد طالقانی‌وار در دهه ۵۰ با چالش‌ها و بحران‌های فکری کرده‌ده نه به گونه دیگرانی که با آرا و عقاید جدید نوآندیشان دینی به مخالفت

برخواستند.

طرفداران نحله‌های مختلف نوآندیشی دینی (پیش و پس از انقلاب) از تسامح امام علی و امام صادق و... در رابطه با مخالفان و دگراندیشان سخن‌ها گفته‌اند و می‌گویند. امروزه حتی در کتاب‌های درسی دانشگاهی که به سفارش نهاد نمایندگی تدوین و در نظام آموزشی رسمی تدریس می‌شود، چنین گفته می‌شود که اسحاق کندی یکی از دانشمندان معاصر امام حسن عسگری به فکر «تألیف کتابی در اثبات تناقض‌های قرآن»<sup>(۱۲)</sup> افتاده بود و بعد توضیح می‌دهد که امام با او با مهربانی برخورد می‌کند و نحوه فهم دیگری از قرآن را یادآور شده و او از آرای خود برمی‌گردد.

ایمان و اندیشه (همانند علم و تربیت و توسعه)، تنها در فضای آزادی می‌شکند و رشد می‌کند نه در فضای هراس از اتهام، تکفیر، کنترل، ایمان و دین‌سنجی دیگران و متر و معیار قرار دادن خود. البته پرواضح است که این تأکیدات بدان معنا نیست که آرای جدید، که معمولاً نپخته و نپرویده‌اند، نباید نقد شوند. این نقد‌ها برای هر دو طرف پررکت بوده و خواهد بود. تنها تأکید بر ایجاد فضای مساعد برای گفت‌وگو از سوی همگان و ضرورت هم‌افقی نقادان با پرسش‌ها و چالش‌های طرح‌دراندازان سرمشق‌های جدید است. ما در دغدغه‌ایمانی و دینی، و به طور عمیق‌تر و دقیق‌تر دغدغه‌های انسان‌دوستانه و مردم‌گرایانه صاحب‌نظران خود (همانند منتقدانشان) تردیدی نداریم و با «پرسش»‌ها و چالش‌های آنها به طور ملموس درگیر و هم‌افقیم و خواهان وضوح و ایضاح بیشتر این عرصه‌ایم، هر چند به «پاسخ‌ها» راه‌حل‌های ارائه‌شده آنها نقدهای جدی داریم.<sup>(۱۳)</sup>

### پی‌نوشت‌ها:

\* این مقاله پس از چاپ نوشتار تفسیر نویی از جهان (مجتهد شبستری) در مجله مدرسه و قبل از طرح مباحث اخیر دگر سروش پیرامون وحی، نگاشته شده است. قرار بود این نوشته در یک مجموعه مقاله پیرامون مباحث مجتهد شبستری در مجله مدرسه به چاپ برسد که با توقیف آن نشریه چنین نشد.

۱. مشخص‌ترین جایی که در کتاب بسط تجربه نویی درباره موضوع مورد بحث ما نظر داده شده است یازدهمین فصل ۱۷ است که سروش با اشاره به دیوار زلزل قرآن (اجمالی و تفصیلی) می‌گوید: پیامبر که شخصیت‌ش و پیامبر بودنش عین مؤید بودن و مجاز بودن به تصمیم‌گیری‌ها و موضع‌گیری‌های نظری و عملی است (ذهن و زبان‌ش که گشوده شده و تجربه‌اش که بسط می‌یافت، عین تفصیل یافتن اجزای قرآن بوده است) همان قرآن که به حکم مبعوث شدن در حلق وجود اوبه و دینت نهاده شده است.

۲. دکتر سروش در صفحه اول پیشگفتار کتاب بسط تجربه نویی، خود به این امر اشاره می‌کند: «در قبض و بسط توریک شریعت، سخن از بشری بودن، تاریخی بودن و زمینی بودن معرفت دینی می‌رود و اینکه در «بسط تجربه نویی» سخن از بشریت و تاریخت خود دین و تجربه دینی می‌رود.

۳. مصطفی‌ملکیان نیز که سال‌ها در فضای حوزه تلمذ و تفلس داشته، یک دهه است که از اساس، پرسش از «وفاق وحی» را مقدم بر بحث قرائت‌های نوآندیشی دینی معرفی می‌کند. وی هر چند در گفتارها و

